



## سنت جهانی دفاع از شعر و بررسی دیدگاه‌های عبدالقاهر جرجانی در کتاب «دلائل الإعجاز فی القرآن»

دکتر فرزاد قائمی<sup>۱</sup>

چکیده

یکی از سنت‌های ادبی مهم در نقد ادبی، از دیرباز، پاسخ‌هایی بوده است که مدافعان شعر در برابر انتقادات منتقدان ابراز داشته‌اند. در تاریخ ادبیات غرب، این انتقادات با افلاطون، و دفاعیه‌ها از آن نیز، با ارسطو آغاز می‌شود.

در دوره تمدن اسلامی نیز از صدر اسلام، مخالفانی برای شعر وجود داشته‌اند که خواه‌ناخواه در برابر آنها مدافعانی نیز باید به وجود می‌آمدند. یکی از این مدافعان، عبدالقاهر جرجانی است و مبحث اول از کتاب دلائل الإعجاز فی القرآن او رساله‌ای مستقل است که می‌تواند دفاعیه جرجانی از موجودیت شعر به شمار آید.

این جستار، ضمن مروری بر سنت جهانی دفاع از شعر، به تحلیل دیدگاه‌هایی می‌پردازد که جرجانی در راه نیل به این منظور مطرح کرده است.

واژگان کلیدی: جرجانی، بلاغت، دلائل الإعجاز فی القرآن، شعر، دفاع از شعر.

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

## ۱- درآمد

عبدالقاهر جرجانی (متوفی به ۴۷۱ یا ۴۷۴ ه. ق)، ملقب به «امام بلاغت»، دانشمند نامدار ایرانی و از بزرگ‌ترین چهره‌های صرف و نحو و معانی و بیان و نقد ادبی در جهان اسلام و از پایه‌گذاران بلاغت اسلامی در قرن پنجم هجری است که از میان آثارش، دو کتاب وی با نام‌های *دلائل الاعجاز فی القرآن* و *اسرار البلاغة* در تاریخ تکوین و تطور بلاغت اسلامی از اهمیت چشمگیری برخوردار است. *دلائل الاعجاز*، کتابی است که با انگیزه اثبات بلاغی اعجاز قرآن نوشته شده است و جرجانی در ضمن آن، مسائل نظری بسیاری را درباره دلایل زیبایی در کلام و ارزش معنی و لفظ در تقابل با هم و پیوند معنی با ساخت و صورت اثر ادبی ارائه کرده که به تدوین نظریه نظم و بیان دیدگاه‌هایی در این حوزه انجامیده و گاه با برخی نظریات نوین ادبی در عصر جدید قابل قیاس است. از این حیث، تحقیقاتی درباره مبانی نظری بلاغت جرجانی و مطابقت آن با دیدگاه‌های جدید ادبی انجام شده است که از آن جمله می‌توان به کتاب *الابداعیة فی منهج عبدالقاهر جرجانی* (جنبه‌های نوآوری در شیوه عبدالقاهر جرجانی) اثر محمد عباس (۱۹۹۹م.) اشاره کرد که توسط مریم مشرف با عنوان *عبدالقاهر جرجانی و دیدگاه‌های نوین در نقد ادبی* (۱۳۸۷ش) به فارسی ترجمه شده است. یکی از دیدگاه‌های مغفول مانده جرجانی، نظریات او در دفاع از ماهیت شعر است که بخشی از کتاب *دلائل الاعجاز* او را به خود اختصاص داده است. او در این بخش، کوشیده تا بر مبنای شواهد نصی از قرآن و حدیث و سنت و مباحث استدلالی و کلامی مرتبط با آن، انتقادهای مخالفان شعر را پاسخ دهد، پاسخی که مبتنی بر استنادهای دینی و عقلی باشد. دفاع از شعر، سنتی جهانی است که پیشینه آن هم ارز نقد ادبی است. در این جستار، ابتدا به پیشینه جهانی این سنت پرداخته‌ایم و در ادامه، آرای جرجانی را در این حوزه، در تطبیق با نظریات جدید، مورد بررسی قرار خواهیم داد.

## ۲- نقد ادبی و سنت جهانی دفاع از شعر

یکی از حوزه‌های مهم که از دیرباز بخش عمده‌ای از مباحث نقد ادبی را تحت پوشش قرار داده، تلاش‌های مدافعانی بوده است که کوشیده‌اند، انتقادهای کسانی را پاسخ دهند که با دلایلی چون غیر مفید بودن و یا کفرآمیز بودن، در هر زمانی، موجودیت شعر را زیر سؤال می‌بردند.

## ۲-۱: انتقاد و دفاع از شعر در دیدگاه افلاطون و ارسطو

در دنیای باستان، نخستین کسی که شعر را در لبه تیز انتقادات خود قرار داده است، افلاطون بود. افلاطون که در رساله‌های ایون<sup>۱</sup> و فایدروس<sup>۲</sup> شاعر را بیانگر حقایق آسمانی می‌دانست، و شعر را دارای ماهیت الهامی و ودیعه مقدسی فرض می‌کرد که از سوی خدایان شعر به شاعر تلقین شده است، ناگهان در جمهور<sup>۳</sup>، نسبت به شعر رویکردی انتقادی پیش گرفت. انتقادات افلاطون بر شعر در جمهور، دو جنبه دارد: او در کتاب دوم، درباره مفید یا مضر بودن شعر بحث می‌نماید و شعرا را به دو گروه تقسیم می‌کند:

1- Ion

2- Phaedrus

3- Republic

آنها که حقیقت را می‌گویند و شاعرانی که دروغ می‌گویند و شعرشان مایه گمراهی خواهد شد (افلاطون، ۱۳۸۳ش: ص ۱۳۳)، اما در کتاب دهم است که بحث تفصیلی خود از شعر، و «نظریه تقلیدی»<sup>۱</sup> بودن آن را مطرح می‌کند، او می‌گوید که شعر (مانند نقاشی) تقلید از طبیعت - لیکن نه طبیعت بیرونی، که طبیعت انسانی و رفتار و کردارهای وی - است، و بر این اساس، شعرا را جمله، مقلد می‌داند (همان: ص ۵۶۴)، و این چنین مقلدی را کسی می‌داند که از حقیقت غافل است (همان: ص ۵۶۵)، او هم چنین شعر را به خاطر این که با ایجاد تأثیر و یا شادی، احساسات پست را در انسان برمی‌انگیزد، و او را از وقار عقلانی دور می‌کند، گمراه‌کننده و غیر اخلاقی به شمار می‌آورد (همان: ص ۵۷۴). افلاطون با همین ادعای نداشتن مسؤلیت اخلاقی و دروغ پردازی، شاعر را تخطئه کرده، او را از مدینه فاضله خود بیرون می‌کند. او در کتاب دهم قوانین نیز بر همین اساس، بیشترین حمله‌ها را نسبت به شعر می‌کند و چنین اعلام می‌دارد که نقاشیها و ترانه‌ها و به طور کلی آثار هنری، بیش از مثنی شبح و تصویر و تعدادی بازیچه عاری از حقیقت نیستند. (افلاطون، ۱۳۶۷ش: ص ۸۸۹)

این چرخش ناگهانی افلاطون - این شاعرترین فلاسفه یونان - را نسبت به شعر، ناشی از قضاوت فلسفی و سیاسی او، در مقطع خاص نگارش جمهور می‌دانند. شاید در این باره حق با تولستوی باشد که در هنر چیست؟، می‌گوید: «افلاطون، هنر شاعری خود را بدان سبب قربانی می‌کرد که گمان می‌کرد، در فلسفه، به چیزی بزرگ‌تر از آن رسیده است.» (زرین کوب، ۱۳۵۷ش: ص ۹۸)

بعدها ارسطو در فن شعر خود این ایرادها را پاسخ می‌دهد. او با این نظر افلاطون که جوهر شعر «تقلید»<sup>۲</sup> یا «محاکات» است، موافقت دارد، اما می‌گوید آن چه از طبیعت - آن گونه که هست - تقلید می‌کند، نه شعر که تاریخ است. شعر از چیزها نه صرفاً آن طور که بوده است، بلکه آن طور که می‌تواند و یا باید باشد، تقلید می‌کند. او معتقد است که شعر، حتی از فلسفه نیز عمقی بیشتر دارد، زیرا فلسفه، مباحثی را به صورت انتزاعی پیش می‌کشد اما شعر به جوهره حقیقی مفاهیم یا همان اصل مثالی که افلاطون بدان معتقد بود، نزدیک می‌شود. ارسطو هم چنین در مقابل این انتقاد افلاطون به شعر، که آن را برانگیزاننده احساسات پست و زایل کننده وقار عقلانی می‌دانست، معتقد بود که شعر (تراژدی) با برانگیختن ترس و شفقت در تماشاگر خود، باعث «تجربه» این احساس در وجود او شده، در نهایت رهایی او را از این احساسات موجب می‌شود و بدین وسیله، به پاکیزگی و پالایش اخلاقی و «تزکیه»<sup>۳</sup> [۱] مخاطب خود موفق می‌شود [۲].

## ۲-۲: شعر در دوره نوزایی و روشنگری

انتقاد از شعر و در مقابل، دفاع از آن، در اعصار بعد، همیشه یکی از اصلی‌ترین انگیزه‌هایی بود که حوزه نقد را در ادبیات غرب - که در دوره نوزایی<sup>۴</sup> احیا شده بود - تشکیل می‌داد. در دوره رنسانس که واکنش در برابر سنتهای کلیسای واتیکان، شعر را نیز در لبه تیز انتقادها قرار داده بود، نقد، صرفاً حوزه دفاع از شعر

- 1- the theory of imitation
- 2- Imitation (mimesis: یونانی)
- 3- Catharsis
- 4- Renaissance

بود. کاری که زمانی ارسطو در فن شعر کرده و کوشیده بود، با تأکید بر جدی و مفید بودن ادبیات تخیلی، به اعتراضات افلاطون بر شعر پاسخ دهد، در دوره رنسانس نیز، در برابر هجوم پیرایشگران<sup>۱</sup> [۳] به شعر انجام شد، اصلاح طلبانی که در قرن شانزدهم و هفدهم در راستای مبارزه با سلطه کلیسای رم و انجام اصلاحات اجتماعی، شعر را نیز غیر اخلاقی، سستی آفرین، دروغ پرداز و محرک فسق می دانستند. دفاع از شعر در دوره کلاسیسم، نظریه «عمل گرا»<sup>۲</sup> را در ادبیات پدید آورد که بر جنبه های تعلیمی شعر تأکید داشت و از جمله بارزترین کسانی که کوشیدند به این انتقادات پاسخ دهند، سرفیلیپ سیدنی<sup>۳</sup> (۱۵۸۶-۱۵۵۴ م.) و رساله انتقادی او، دفاع از شعر<sup>۴</sup> بود، از نظر او حقیقتی که شاعر می آفرید، از لحاظ اخلاقی، مهذب تر و متعالی تر از دنیای واقعی بود و به تهذیب و اصلاح خواننده می انجامید. او معتقد بود، جهان شعر، دنیای زرینی است که عدالتی شاعرانه بر آن حکم فرمست و پیرایش نهایی مخاطب را در پی دارد. او کوشید، وجوب اخلاقی و جنبه تعلیمی شعر را نشان دهد (دیچز، ۱۳۶۶ ش: ص ۱۳۲-۹۸). این انتقادات و پاسخها به آن، در دوره رمانتیسم نیز کماکان ادامه یافت. در عصر روشنگری، که آن را «عصر عقل» نیز نامیده اند، برخی از منتقدان، شعر را به دلیل متکی بودن بر «تخیل» و «الهام» زیر سؤال می بردند، از جمله تامس لائو پیکاک<sup>۵</sup> (۱۸۶۶-۱۷۸۵ م) در رساله ادوار چهارگانه شعر، شعر را امری مربوط به دوران کودکی مدنیت انسان می دانست که بشر در دوران کهولت تمدن خویش دیگر نیازی به آن ندارد. (زرین کوب، ۱۳۸۲ ش: ص ۷۴۸) در جواب همین رساله بود که شلی<sup>۶</sup> (۱۸۲۲-۱۷۹۲ م) - شاعر و منتقد انگلیسی عصر رمانتیسم «کتاب دفاع از شعر» را نوشت. او در این اثر خود، شعر را تصویر محض حیات می دانست که به صورت حقیقت جاودانه خود بیان شده است. گویا شعر، مثل افلاطونی اشیاء و مفاهیم را مجسم می کند، در حالی که منشأ زیبایی و اعجاب آن ناشناخته می ماند (دیچز، همان: ص ۱۹۳). او شاعر را به عنوان راوی الهام یافته ای ترسیم می کرد که لحظات تماس خود را با جهانی آرمانی به قید کلمات در می آورد (همان: ص ۲۰۵-۲۰۴). در این عصر، همگام با رشد جنبش رمانتیسم، دیدگاه های نقدی درباره شعر از سویه تعلیمی به لذت گرایی و زیبایی شناسی و از مخاطب به آفریننده اثر ادبی گرایید، گرایشی که در واقع گذر از معنا و محتوا به سوی صورت و زبان و از جنبش کلاسیسم به سوی رمانتیسم بود (گان، ۱۹۷۱ م: ص ۷). دفاع از شعر در این عصر، دفاع از الهام و تخیل و ماهیت زیبایی در کلام بود. از برجسته ترین منتقدان این عصر که می کوشید، چگونگی و تأثیرات شگفت شعر را در روان مخاطب

- 1- Puritans
- 2- Pragmatic
- 3- Sir Philip Sidney
- 4- An Apology for Poetry
- 5- Thomas Love Peacock
- 6- The Four Ages of Poetry
- 7- P.B. Shelley
- 8- A Defense of Poetry
- 9- Gunn

توصیف کند، ساموئل تیلر کولریج<sup>۱</sup> (۱۸۳۴-۱۷۷۲م) انگلیسی بود. او در کتاب سیره ادبی<sup>۲</sup> (۱۸۱۷م) به ماهیت شناسی آفرینش شعری پرداخته بود و خیال شاعرانه را نیرویی می‌دانست که قادر است عناصر پراکنده و متنافر از یکدیگر را «وحدت» ببخشد (کولریج، ۱۹۰۸م: ص ۱۶۰-۱۵۹) [۴].

در حقیقت، در اعصار مختلف، نوک تیز پیکان اغلب انتقادکنندگان غربی از شعر - مانند افلاطون - متوجه سودمندی یا عدم سودمندی شعر و جنبه اخلاقی آن بود، به همین خاطر است که امروزه، این شیوه‌های انتقادی محتواگرا را در مجموع «نقد افلاطونی» نامیده [۵]، و آرای مدافعان شعر را نیز که در تقابل با آن انتقادها صورت می‌بست، گاه به «نقد ارسطویی» تعبیر کرده‌اند [۶].

### ۲-۳: انتقاد و دفاع از شعر در جهان اسلام

در جهان اسلام نیز، مخالفان و منتقدان شعر، همیشه وجود داشته‌اند. شاعران در نظام اجتماعی قبایل عرب جاهلی از مقامی رفیع برخوردار بودند، قدرت شاعر گاه از رئیس آن قبیله هم فراتر می‌رفت. شاعر زبان و سخنگوی غم و شادی و عقاید مردمانش بود. چون در قبیله، شاعری پدید می‌آمد، جشنها می‌گرفتند و مهمانیها می‌دادند و قبایل دیگر به تهنیتشان می‌آمدند (فاخوری، ۱۳۶۸ش: ص ۴۰). بی تردید وجود و حفظ چنین جایگاهی بوده است که شاعران را در برابر ظهور اسلام به واکنش واداشته، آنها را در صف اول مخالفان و طاعنان دین جدید در آورده است. در قرآن مجید از این طعن‌ها و توهین‌های شاعران بسیار یاد شده است: آنها قرآن را خوابی پریشان و پیامبر (ص) را شاعری می‌خواندند (انبیاء/۵) که آرزوی مرگ او را داشتند (طور/۳۰) و اظهار می‌کردند که حاضر نیستند خدایان خود را به خاطر این شاعر مجنون فروبگذارند (صافات/۳۶). در جواب همین تلقینات مشرکانه کفار بود که خداوند در قرآن تأکید می‌فرماید که پیامبر شاعر، و قرآن سخنی شعرگونه نیست (حاقة/۴۱-۴۲) و آن حضرت را از فراگیری شعر منع فرموده است (یس/۶۹). از همین روست که از شاعران چهره‌ای مذموم در کلام الهی نقش بسته است: «شاعران را گمراهان دنبال می‌کنند. نمی‌بینی که در هر وادی سرگرداند و چیزی می‌گویند که بدان عمل نمی‌کنند.» (الشعراء/۲۲۴) البته خداوند در ادامه همین آیه شریفه، پس از مذمت شاعران گمراه، شاعرانی را که صراط هدایت را در پیش گرفته‌اند، از اهل ضلالت مستثنی می‌کند: «...مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح را در پیش گرفتند و خدا را بسیار یاد کردند.» (همان) به هر حال، عطف به وجود چنین شواهدی است که حتی کسی چون ابن خلدون، علت ضعف نهاد شاعری را در عرب - پس از اسلام - همین موضع قرآن نسبت به شاعران و پرداختن اعراب به دین جدید می‌دانست (ابن خلدون، ۱۹۵۶م: ص ۵۸۱)

بدین ترتیب، پس از تحکیم اسلام، موقعیت شعر و شاعری در جامعه اسلامی از حساسیت بسیاری برخوردار شد و اگر چه پیامبر اکرم (ص) خود شاعرانی را که هدایت شده بودند، به سرودن تشویق می‌فرمود، اما پس از ایشان، خلفای راشدین که چندان خود را نیازمند شعر نمی‌دیدند، علاقه‌ای نیز نسبت به این هنر ابراز نمی‌کردند، چنان که عمر بن خطاب حتی از شعر خواندن حسان در مسجد ممانعت به عمل آورد (محمد، ۱۹۹۵م: ج ۱، ص ۳۲۵) و عثمان بن عفان نه تنها علاقه‌ای به شعر نداشت، بلکه شاعران را نیز

1- Samuel Taylor Coleridge

2- Biographia Literaria

ارزشی نمی نهاد (اصفهانی، بی تا: ج ۴، ص ۲۰).

با توجه به چنین پیشینه و وجود برخی تردیدها درباره موضع قرآن مجید نسبت به شاعران، در دوره‌های بعد نیز منتقدان مسلمان - که بسیاری از آنها نیز از فقهای ظاهری بوده‌اند - بیش از آن که مفید نبودن یا جنبه غیر اخلاقی شعر را هدف بگیرند، موضع دین را نسبت به آن، زیر سؤال برده‌اند. جرجانی، یکی از کسانی است که می‌کوشد، این شبهات را پاسخی مناسب دهد.

### ۳- دلایل الاعجاز فی القرآن و دفاعیه جرجانی از شعر

نخستین فصل دلایل الاعجاز فی معانی القرآن جرجانی، در حقیقت رساله‌ای در دفاع از شعر و در پاسخ به منتقدان شعر و به خصوص کسانی است که به علم شعر و نقل روایت آن و کاربردش در تفاسیر، بی‌اعتنا هستند و شعر را به دیده تحقیر می‌نگرند.

اولین عبارت کتاب (پس از مقدمه) با اشاره به انتقادهای همین جمع آغاز می‌شود. جرجانی، مذمت کنندگان شعر را به سه گروه تقسیم می‌کند، اول، کسانی که محتوای اشعار را مذمت کرده، آنها را بیهوده و هجو و کذب و هزل و ناسزا خوانده‌اند، دوم، کسانی که وابسته بودن شعر را به وزن و قافیه (موسیقایی بودن شعر را) دلیل بر اکراه آن دانسته، و سوم کسانی که احوال شعرا را ناپسند خوانده، آنها را اکثراً افرادی ناصالح و ناشایسته قلمداد کرده، از همین رو شعر را نیز طرد کرده‌اند. جرجانی از میان انواع این مخالفان، بیشتر حضور گروه اول را حس می‌کند، کسانی که ذات شعر را دارای ایراد محتوایی می‌دانسته‌اند. در این بخش جرجانی بر این ایراد منتقدان انگشت می‌گذارد که شعر را دارای ماهیتی سخیف و ناشایست می‌شمرده‌اند:

«اما کسانی که گمان کرده‌اند شعر از آن جهت مذموم است که دارای مطالب زشت و هزل و دروغ است، آنها بایستی کلام را به طور کلی مذمت کنند، و لال بودن را بر سخن گفتن، و عجز از گفتار را بر قدرت بیان ترجیح دهند، زیرا به هر حال مقدار کلام نثر از شعر بیشتر است... بایستی بگوییم که این ردائل در نثر خیلی زیادت از شعر است.» (جرجانی، ۱۳۶۸ش: ص ۴۸)

یکی از سیاه‌ترین بخشهای کارنامه شاعران عرب که مورد توجه منقدان بوده، مربوط به شاعران هجاءگویی است. در مورد حطیئه، معاصر با خلیفه ثانی، می‌گفتند که او حتی پدر و مادر خود را به زشتی هجاء گفته است (ابن قتیبه، ۱۹۶۶م: ص ۱۸۲). حتی برخی از شاعران مثل ابوالینبغی که در صدر دوره عباسی می‌زیست، به خاطر همین هجوها و بدزبانیها به زندان افکنده شدند (ابن معتنز، ۱۹۷۹م: ص ۱۳۲)، یا حتی شاعری به نام ابوالشمقمق، شغلش این بود که از برخی پول بگیرد تا دیگران را هجو بگوید! (همان: ص ۱۲۶).

### ۳-۱: پاسخهای جرجانی به منتقدان شعر

جرجانی نیز به این موضوع واقف است، اما به منتقدان یاد آوری می‌کند که در گزینش شعر «خوب» - که از لحاظ محتوایی جدید داشته باشد - از شعر «بد» - به خصوص شعر هجو و هزل - حق انتخاب دارند و نباید، با مذموم شمردن محتوای برخی اشعار، کلیت ماهیت آن را زیر سؤال ببرند. او حتی از این منتقدان می‌خواهد که در میان انواع اشعار متفاوت: «...آن چه پسندتان نیست کنار بگذارید، و توجه خود

را به نوع اشعاری که دوست دارید، معطوف نمایید.» (جرجانی، همان: ص ۴۹) و می‌افزاید که راوی شعر، سخن به اقتضای حال می‌گوید و نیت حقیقی خالق شعر را یا کسی را که به جہتی از شواهد شعری یاری جسته است، فراتر از تأثیر سطحی و معنای ظاهری آن می‌داند (همان).

این ایرادها که جرجانی پاسخ داده است، شبیه ایراد افلاطون در کتاب دهم جمهور است. افلاطون دو جنبه را در انتقاد از شعر هدف گرفته بود: غیرسودمند بودن (عدم آموزندگی و بلکه بدآموزی آن) و سخیف بودن (این که عقل را از وقار دور کند و احساسات پست را برانگیزد)، جرجانی نیز بر این بخش از انتقادها- به ویژه بخش دوم آن- تأکیدی بیشتر دارد و این نشان می‌دهد، منتقدان شعر در عصر او، بیش از عدم سودمندی، رقت و احساس برانگیزنده بودن و به قول خودشان، ابتذال شعر را بر نمی‌تافته‌اند. جرجانی اشتباه این جمع را به آنان گوشزد می‌کند:

«آیا شما می‌دانید که با این طرز اندیشه یعنی تعصب علیه شعر از راه راست منحرف گردیده، به بیراهه افتاده‌اید؟ علما برای اصطلاحات و لغات غریب قرآن و اعراب آن به ابیاتی که در آنها ناسازی و زشتکاری است، استشهاد کرده‌اند، و این امر عیبی را متوجه آنها نساخته است. زیرا مقصودشان آن ناسزاگوییها و زشتیها نبوده و شعر را هم به لحاظ این زشتیها نقل و روایت نکرده‌اند.» (همان)

و در ادامه، حکایات و شواهدی را می‌آورد که استفاده سودمند بزرگان و کسانی چون حسن بصری، عمر بن خطاب و عماره بن ولید بن مغیره و... را از شعر نشان می‌دهد و سپس، به بیان ارزشهای شعر در باور خویش می‌پردازد. جرجانی، در این بخش، در بیان فضائل و حکمت‌های شعر، و میوه‌های پر ارزشی که از این نهال زیبا، برای افکار و عقول می‌توان چید، در حقیقت به بیان «سودمندبهای شعر» می‌پردازد. در میان این توضیحات می‌توان فهمید، یکی از رسالت‌هایی که جرجانی برای شعر قائل است، رسالت تاریخی است. او کارکردی را از شعر طلب می‌کند که باید از تاریخ جستجو کرد و در تعریف آن، چهارچوبی از مفاهیم را ترسیم می‌کند که امروزه برای «فرهنگ» بر می‌شماریم. او شعر را عامل انتقال آداب و رسوم و داشته‌های ذهنی یک قوم به آیندگان خود می‌داند. پس در باور جرجانی، یک فایده از اهم فواید شعر، بعد تاریخی- فرهنگی آن است:

«شعر مجمع آداب و رسوم گوناگون است. شعر است که معانی نفیس و گرانبهایی را برای مردم حفظ کرده و بهره‌هایی شایان توجه را در اختیار آنها می‌گذارد. شعر است که میان گذشته و آینده قبول رسالت نموده است. شعر است که عادات پسندیده را از پدران به فرزندان انتقال می‌دهد و سرمایه‌های تمدن و امانت‌های شرف و عزت را از غایبان به حاضران می‌رساند، تا آن جا که می‌بینیم، به وسیله شعر آثار گذشتگان در نسل آیندگان محفوظ و جاوید مانده، و اندیشه‌های متقدمان در نفوس متأخران ریخته شده است.» (همان: ۵۲ص)

در مقابل حمله منتقدان به شعر، اولین واکنش مدافعان این بود که پایگاهی تعلیمی برای شعر و هنر جستجو کنند، کاری که منتقدان در دوره کلاسیسم نیز انجام دادند و نویسندگان و جامعه‌شناسان انسان‌گرای قرن نوزدهم با تبیین نظریه «ادبیات اجتماعی»<sup>۱</sup> به آن سامان بخشیدند و در مقابل زیبایی‌گرایی افراطی کسانی چون نویسندگان مکتب پاراناس<sup>۲</sup> (هنر برای هنر<sup>۳</sup>)، ادبیاتی را به رسمیت شناختند که در خدمت

1- Social literature

2- Parnassus

3- art for art's sake

تعالی نفس و تهذیب اخلاق بشر باشد. الکساندر دومای پسر - نویسنده‌ای که به نگارش نمایشنامه‌های اجتماعی مشهور بود - در این باره می‌نویسد:

«هر ادبیاتی که هدفش کمال و فضیلت و ایده‌آل و فایده‌ عمومی نباشد، ادبیاتی ناتوان و بیمار است که از دوام و بقا بهره‌ای ندارد. نویسنده‌ای را به من نشان دهید که در طول نسلها مورد تقدیس بوده و هدف عالی انسانی نداشته است.» (غریب، ۱۳۷۸ش: ص ۷۶)

در فرهنگ اسلامی نیز می‌توان نشانه‌های بسیاری جست که چنین ذهنیتی در دفاع از شعر موجود بوده است و شعر خوب را بر اساس محتوا و نه زیبایی آن ممتاز می‌کرده‌اند. از جمله ابن رشیق تعریفی را از شعر خوب ارائه می‌کند که رویکردی کاملاً تعلیمی دارد:

«شعر خوب آن است که در باب زهدیات، مواعظ و اندرزهای نیکو و آنچه باشد که به نیکی رهنمون گردد.» (ابن رشیق، ۱۹۲۵م: ص ۷۶)

جرجانی نیز از چنین رویکردی در نگاه به شعر میرا نیست. او با علم به این سابقه که فراگیری شعر و ادب، همیشه یکی از شرایط کسب فرهنگ و حسن محضر و اخلاق فردی و اجتماعی بوده است، آن را فرآورده‌ای می‌داند که بشر را در راه کسب محاسن و سیرت و فضائل انسانی یاری می‌کند و از غلتیدن به دام انحطاط و انحرافات اخلاقی باز می‌دارد. در حقیقت جرجانی این رویکرد تعلیمی را نیز در ادامه رویکرد فرهنگی برای شعر قائل می‌شود، چرا که کسب فرهنگ - از طریق مطالعه و تتبع در آثار شعری - فرد را در طریق کسب کمالات اخلاقی و صفات عالی قرار می‌دهد. او جهان ذهنی خلق شده در شعر را همان جهانی زرین می‌داند که قرن‌ها بعد، سیدنی در دفاع از شعر، آن را توصیف کرده بود، جهانی که پروراندۀ فضائل اخلاقی در ذات انسان است:

«می‌بینیم هر کس که جوای ادب و شرف و بزرگی است و خواهان گفتارها و کردارهای نیکوست، شعر در این راه برای او چراغی تابان و روایتی برافراشته و هم‌چون راهبر و استادی است که انسان را از هر نوع جهالت و انحراف حفظ می‌کند، و موانع پیشرفت را از سر راه بر می‌دارد. هم‌چنین شعر کسی را که از فضائل انسانی به دور مانده، و در کسب صفات پسندیده بی‌ رغبت شده است، به مکارم اخلاق دعوت می‌کند، و به داشتن صفات عالی تشویق می‌نماید و عواطف او را در راه تحصیل کمالات اخلاقی برمی‌انگیزد و کارهای نیک را به او معرفی می‌کند. خلاصه آن که، شعر برای انسان هم ناصح خوبی است و هم مربی شایسته و دلسوز.» (همان)

اما جرجانی در عین حال که به ماهیت تعلیمی شعر نظر دارد، اصالت را به زیبایی و حسن تأثیر شعر در نفوس می‌دهد و نه محتوای آن. او حتی اشعار هجو و هزل را نیز به خاطر همین قدرت تأثیر گذاری در خور تأمل می‌یابد و این نکته را ذکر می‌کند که گاه حتی شعری به ظاهر سست و بی محتوا، به اقتضای حال و مقام، در جایگاهی جدی قرار می‌گیرد و به این اعتبار، محتوایی تازه کسب می‌کند و شواهدی زیاد نیز در این باره مطرح کرده است (همان: ص ۴۹-۵۱) و خاطر نشان می‌کند که: چه بسا «کلام هزلی، وسیله برای اظهار مطلبی جدی شود. و بسا کلامی که اصلاً در مورد باطلی به کار رفته، ولی در امر حقی از آن استعانت جسته‌اند.» (همان: ص ۵۱) و چنین نتیجه می‌گیرد که ارزش محتوا در مورد شعر، نسبی و اعتباری است و در ادامه همین دیدگاه است که در بخشی دیگر از این دفاعیه، وقتی متوجه ایراد کسانی می‌شود که شعر را از جهت موزون و مقفی بودن و بار موسیقایی و طرب برانگیز بودن آن نکوهش کرده‌اند - ایرادی



که بی شباهت به همان ایراد افلاطون در کتاب دهم جمهور نیست که شعر را برانگیزنده احساسات پست در سرشت آدمی می‌دانست- در جواب این عده می‌گوید:

«اگر مذمت کننده می‌گوید: وزن شعر از آن جهت نامقبول است که موجب آواز خوانی و وسیلهٔ لهو می‌شود، بایستی بگوییم: ما او را به لحاظ این موضوع دعوت به شعر نکردیم... ما او را به هنری راهنمایی می‌کنیم که آن هنر، معنی ناچیزی را مورد توجه قرار می‌دهد و آن را شریف می‌سازد و به مطلبی کوچک می‌پردازد و آن را بزرگ می‌نماید، به موضوعی نازل دست می‌زند و آن را پر ارزش و بلند پایه می‌کند، مطلبی گمنام را می‌گیرد و آن را شهرهٔ آفاق می‌سازد و حقیقتی ساده را جلوه و جلا می‌دهد...» (همان: ص ۶۱)

این به معنای آن است که در نظرگاه جرجانی، وجه اصیل شعر، وجه هنری و بلاغی و شیوهٔ بیان آن است و هنر شعر، در درجهٔ اول، چگونه گفتن است و نه چه گفتن. تعریفی که قرن‌ها بعد صورت‌تگرایان روسی از ماهیت شعر و هنر می‌کردند و اعتقاد داشتند: «آن چه نویسنده می‌گوید، مهم نیست، بلکه این که چگونه می‌گوید اهمیت دارد.» (کادن، ۱۹۸۲م: ص ۲۷۷)

جرجانی، کسانی را که با پافشاری بر عقیده‌ای باطل - نسبت به شعر - بر دل خود قفل زده، راه را بر تحقیق حقایق بسته‌اند، مذمت می‌کند و از اصرار جاهلانۀ آنها بر باوری غلط، با اندوه یاد می‌کند. سپس وارد بخش پسین دفاعیهٔ خود از شعر می‌شود که در اصل، خطاب به قشریونی بیان شده است که با برهان غیر دینی بودن، شعر را تخطئه می‌کرده‌اند و گویا جرجانی، در عصر خود، از انتقاد این بخش از فقهای ظاهری در آزار بوده است. جرجانی برای دفاع از پایگاه دینی شعر، به ذکر احادیثی از حضرت رسول (ص) و شرح عقاید و رفتار و واکنشهای آن حضرت، در قبال شاعران می‌پردازد. او حدیثی چون «إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً وَإِنَّ مِنَ الْبَيِّنَاتِ لَسُحْرًا» را می‌آورد و غیرمستقیم به عقیدهٔ عرب جاهلی در مورد جنی بودن منشاء شعر اشاره می‌کند که گویا، از ادلهٔ منتقدان معاصر جرجانی در ردّ شعر به شمار می‌رفته است. جرجانی اگرچه مستقیم به اعتقاد عرب دربارهٔ تابعه اشاره نکرده و شاید حتی از بیان چنین خرافه‌ای نیز آکراه داشته است، اما اشاره به فرمایشی از پیامبر اکرم (ص) می‌کند که در خطاب به حسان بن ثابت فرموده بودند:

«[ای حسان!] شعر بگو که روح القدس با تو است.» (جرجانی، همان: ص ۵۳) [۷]

می‌توان گفت، پیامبر، این بیان را با عنایت به عقیدهٔ عرب جاهلی دربارهٔ شیطانی بودن شعر و در ردّ آن فرموده بودند. اعراب اعتقاد داشتند، شعر حاصل تلقین جن یا شیطانی به شاعر است. این جن که شعر را به شاعر القا می‌کرد، «تابعه» خوانده می‌شد. هر شاعر مذکر و یا مؤنثی جنی به همراه خود داشته است، که در این صورت، مذکر و مؤنث آن را به اعتبار رجال و نساء انسانی به دو صیغهٔ «تابع» و «تابعه» می‌گفتند (همایی، ۱۳۶۳ش: ص ۴۳۲). ابوالعلاء معری در این باره می‌گوید: «إِنَّ لِكُلِّ شَاعِرٍ شَيْطَانًا، يَقُولُ الشَّعْرَ عَلَيَّ لِسَانَهُ.» (محقق، ۱۳۶۹ش: ص ۲۶۶) آنها معتقد بودند که هر شاعری را شیطانی خاص او بوده، که شعر را به وی الهام می‌کرده است و قدرت شعری هر شاعری نیز، بستگی به قدرت شیطانی داشته که شعر را به او تلقین می‌کرده است [۸]. ابوالفتح رازی در تفسیر خود، در این باره می‌گوید:

«و اعتقاد کرده‌اند که تلقین شعر شیاطین می‌کنند و هر کسی را که شیاطین در این باب قوی تر باشد،

شعر او بهتر باشد و سبب استمرار این شبهات از این جاست که ایشان را شعر گفته می‌شود بی رنج و اندیشه بسیار، آن چه دیگران مثل آن نتوانند گفت به رنج و تکلف، ایشان پندارند که آن را شیطان تلقین می‌کند. (رازی، ۱۳۵۲ش: ج ۷، ص ۳۸۲)

این باور جاهلی که پس از اسلام نیز همچنان رواج داشت تا آن جا در فرهنگ اعراب ریشه داشت که بسیاری از شعرای جاهلی و همین طور شاعران بعد از اسلام نیز از شیاطینی نام می‌بردند که شعر را به آنها تلقین می‌کرد. از جمله شیطان اعشی، «مسجل»، شیطان فرزдық، «عمرو»، الهام کننده بشار، «شنتاق» و از آن امرؤالقیس، «لافظ بن لاخت» نام داشت (حمیده، ۱۹۵۶م: ص ۱۰ و ۵۳-۵۹). و حتی گفته اند، سلیمان بن عبدالملک - خلیفه اموی - در بیان شباهت کلام جریر و فرزдық می‌گوید: «مَا أَحْتَسَبُ شَيْطَانَهُمَا إِلَّا وَاحِدًا» (زرین کوب ۱۳۶۴ش: ص ۷۸)، یعنی این که شباهت سبک شعری دو شاعر را متأثر از این می‌داند که جنی واحد شعر را به هر دو القا می‌کند!

این اعتقاد خرافی، تا آن جا پیش رفته بود که به گفته میبیدی، طاعنان قرآن نیز برای طعن خود از آن سود می‌جستند: «... مشرکان پنداشتند که وحی قرآن هم از آن جنس است تا رب العالمین ایشان را دروغ زن کرد، گفت: مَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ، لَا بَلْ نَزَّلَ بِهِ رُوحُ الْأَمِينِ. هرگز شیاطین این قرآن فرود نیاوردند و نسزد ایشان را آن، و خود نتوانند و طلب آن نکنند که ایشان را میسر نشود و قدرت و استطاعت نبود.» (میبیدی، ۱۳۷۱ش: ج ۷، ص ۱۶)

در آثار شعرای پارسی گوی نیز از این اعتقاد عرب بسیار یاد شده است، مثلاً رودکی در یکی از قصائد مشهور خود («مادر می») - که نخستین خمیره فارسی است - پس از وصف باده، به توصیف مجلس شاه و ستایش امیر خلف بانو می‌پردازد و به منظور اغراق در مدح، به خود می‌گوید که با وجود توانایی من در شعر، و کمک جن و شیطان و تابعه، باز هم از ستایش این امیر - چنان که بایسته اوست - ناتوانم:

"ور چه دو صد تابعه فریخته داری  
نیز پری باز و هرچ جنی و شیطان  
گفت ندانی سزاش و خیز و فراز آر  
آنک بگفتی چنانک باید نتوان  
اینک مدحی چنانکه طاقت من بود  
لفظ همه خوب و هم به معنی آسان"

(رودکی، ۱۳۷۰ش: ص ۳۷)

البته شاعران پارسی گوی، نه از روی اعتقاد به این باور خرافی عرب، که بیشتر با اغراض هنری، چون اغراق و تلمیح و کنایه و جزآن. از این موضوع استفاده کرده‌اند. آن گونه که حکیم ناصر خسرو قبادیانی بلخی مروزی نیز، در یکی از قصاید خود، این چنین از تلقین تابعه یاد می‌کند:

«بازیگریست این فلک گردان  
امروز کرد تابعه تلقینم»

(رودکی، ۱۳۷۰ش: ص ۳۷)

عطف به همین پیشینه ذهنی اعراب است که پیامبر (ص)، شعر حسان را دارای خاستگاهی قدسی - و نه شیطانی - می‌داند، به فحوای این کلام نبوی، می‌توان گوینده شعر «خوب» را کسی به شمار آورد که

روح القدس او را یاری کرده است. بدون شک، جرجانی نیز قصد داشته چنین تفسیری درباره نوعی از شعر ارائه کند که به پرورش فضیلت در سرشت انسانی موفق شده است. البته غیر از جرجانی، برخی از شاعران فارسی نیز با عنایت به همین حدیث، و با توجه به نص صریح قرآن مجید، در سوره مبارکه «شعراء»، مبنی بر باطل بودن شعر شاعرانی که گمراهی شیطان را سرلوحه شعر خویش قرار داده‌اند [۹]، کوشیده بودند، برای شعر خود منشایی قدسی ترسیم کنند. از جمله، نظامی نیز در هفت پیکر، به جتنی بودن قلم شاعران اشاره می‌کند، و این که او نه افسون جن که هدایت جبرئیل را سرلوحه قلم خویش قرار داده است:

"جبریلیم به جنی قلمم بر صحیفه چنین کشد رقم  
کین فسون را که جنی آموز است جامه نو کن که فصل نوروز است  
آن چنان کن ز دیو پنهانش که نبیند مگر سلیماناش"  
(نظامی، ۱۳۳۴ش: ص ۱۹)

یا جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی نیز، در قصیده‌ای که در ستایش رکن الدین مسعود سروده است، به تلقین شعر توسط تابعه اشاره می‌کند، اما پس از آن می‌افزاید که در مدیحت خویش، نه از شیطان، که از روح القدس یاری جسته است:

"گویند که تابعه کند تلقین شاعر چو قصیده ای کند انشی  
من بنده چو از مدیحت اندیشم روح القدس همی کند املی  
در مدح تو گشت منتظم بی من شعری که از او خجل شود شعری"  
(جمال الدین عبدالرزاق، ۱۳۲۰ش: ص ۳۳۷)

جرجانی در ادامه، به بیان سیره پیامبر (ص) نسبت به شعر و شاعران می‌پردازد. او بر این نکته تأکید می‌ورزد که ایشان، از شنیدن اشعار خوب لذت می‌برده، نسبت به شعر وقوف کامل داشته، آن را نیکو می‌شمرده است، و بسیاری اوقات، از روایان و شاعران می‌خواست، تا اشعار زیبای خود را بر آن حضرت انشاد کنند، و حتی امر به گفتن شعر می‌فرموده است. جرجانی از مدایح شاعرانی چون حسان و عبدالله بن رواحه و کعب بن زهیر بر پیامبر یاد می‌کند و این که حضرت به آنها می‌فرمود، که در رد مشرکان شعر بگویند و حتی به آنها گوشزد می‌کرد که برای شعر نیکو، پاداشی الهی منظور خواهد شد. چنانچه در تشویق کعب به وی فرمود:

«شعری را که تو گفتی، خدای آن را فراموش نکرده و خدای تو فراموش کار نیست.» (جرجانی،

همان: ص ۵۴)

و روایات بسیاری را در تأیید علاقه پیغمبر (ص) به شنیدن اشعار نیکو می‌آورد، از جمله، احادیثی درباره علاقه پیامبر به اشعار عمومی ایشان، ابوطالب می‌آورد و یا حدیثی از محمد بن مسلمة الانصاری نقل می‌کند که او از قول حسان می‌گوید که پیامبر روزی از وی خواسته است که قصیده‌ای جاهلی را بر ایشان بخواند و روایتی از عایشه نیز در همین باره نقل کرده است. سپس بخشی از رساله خویش را به آشنایی

پیامبر اکرم (ص) با شعر و لذت بردن ایشان از اشعار خوب و پسندیده اختصاص داده و باز اخباری را در بیان همین منظور آورده است. او در آخرین خبری که می‌آورد، ضمن بیان ماجرای اسلام آوردن کعب بن زهیر (کسی که اول پیامبر را هجو کرده و بعد با هدایت برادرش به اسلام گرویده بود) و برادرش بجیر، صحنه‌ای را توصیف می‌کند که رسول خدا (ص) از کعب می‌خواهد، قصیده‌ای را که پس از اسلام آوردنش - در بیان حال خویش و مدح رسول - سروده بود، در جمع اصحاب بخواند و این خبر را، با چنین تصویری به پایان می‌برد:

«پیامبر در حالی که میان یارانش همچون مائده [ای] بود، [یارانش] اطراف او را به صورت حلقه‌هایی گرفته بودند، و حضرتش هنگام صحبت توجه خود را به این دسته و آن دسته معطوف می‌داشت، به اطرافیان خود اشاره می‌فرمود که بشنوید.» (همان: ص ۶۱-۶۰)

سپس به یکی از ایرادهایی برمی‌گردد که منتقدان، به وسیله آن، از پایگاه دینی، شعر را تخطئه می‌کرده‌اند. او در جواب کسانی که در باب انکار شعر، قول خدای تعالی را که: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ» (یس ۶۹) دستاویز کرده بودند و می‌کوشیدند تا این آیه را دلیل منع از شعر و حفظ و روایت آن قرار دهند، می‌گوید که قرآن در این آیه فقط شخص پیامبر را از شعر برکنار داشته است، و آن هم نه به این جهت که هنر بیان و سخنوری و بلاغت موجود در شعر را منع فرماید، چرا که همه متفق القول هستند که پیغمبر اسلام (ص)، افصح سخنوران عرب بوده و به صرف موزون و مقفا شدن، نگوشت کلامی که تحصیل مهارت در آن فضیلت است، کار معقولی نیست. در حقیقت قرآن با بیان این کراهت، درجه عالی کلام الهی را از سخن بشری ممتاز کرده است و پاسخ قاطعی بر منکرانی می‌دهد که قرآن را با شعر و کلام بشری سنجیده‌اند. جرجانی بر کسانی که مغرضانه در رد شعر به این آیه مستمسک شده‌اند، به شدت می‌تازد و چنین نتیجه می‌گیرد که:

«... اعتراض به شعر به وسیله آیه مذکور بی مورد است، و دستاویز نمودن آن هم از کوتاهی فکر و فساد اندیشه خواهد بود.» (همان: ص ۶۲)

او در بخش بعدی، استفاده از شعر را در تبیین اعجاز و بلاغت قرآن مورد دفاع قرار می‌دهد و استفاده از اشعار را - به عنوان کار کردی فرعی برای آن - به عنوان شواهدی در ترسیم حدود و شأن فصاحت کلام لازم می‌داند. حتی اگر در میان این اشعار، مکروهی نیز به چشم آید، به ارزش استفاده از شعر در شناخت کلام خدشه‌ای وارد نخواهد شد (همان: ص ۶۳). او استفاده از شعر را در بیان اعجاز قرآن با تتبع برخی دانشمندان در سحر و جادو مقایسه می‌کند که در اثبات معجزات پیامبران از آن یاری جسته‌اند. جرجانی جای به جای، بر این نکته تأکید می‌کند که ممنوعیت پیامبر (ص) از کلام موزون - همانند منع ایشان از خط و کتابت - نه حرمت شعر و نظم است که وجه تمایز پیامبر با دیگران است که باید عظمت و شگفتی حجت خداوند متعال - یعنی قرآن - را آشکارتر کند و دلالت اعجاز آن را قوت و روشنی بخشد و منکران پیامبر و اهل شک و شبهه و ریب را خوارتر و زبون‌تر گرداند:

«اگر واقعاً چنین بود، پیغمبر اکرم (ص) کسی را به شعر گفتن امر نمی‌فرمود، و بر این کار تشویق و ترغیب نمی‌نمود، در شعر نسبت به وزن و قالب ریزی کلام به هیچ شاعری کمک نمی‌داد، و شاعری هم در این راه مؤید به روح القدس نمی‌شد.» (همان)

و بالأخره در آخرین بخش دفاعیه اش، دستاویز کردن احوال شعرا را مورد نقد قرار می‌دهد. در تاریخ نقد غرب نیز چنین زمینه‌ای را مشاهده می‌کنیم که فساد اخلاقی برخی شاعران، مشروعیت شعر را جدا به خطر انداخته است. می‌گویند زندگی برخی از شعرای قدیم و جدید غرب چون آنارکرون، بایرون، رابرت برنر، بودلر، ورنل، و اسکار وایلد چنان آلوده به فساد و تباهی بود که جمله شاعران، نزد علمای دین و اخلاق مغضوب به شمار می‌رفتند و حتی متأثر از چنین فضایی، کسی چون فرانسیس بیکن، شعر را «غذای شیطان» و «مایه غوایت و ضلال» می‌شمرده است (زرین کوب، ۱۳۸۲ش: ص ۴۰). در شعر عرب نیز داستانها درباره فساد شاعران کم نبوده و منتقدان را در تکفیر ماهیت شعر قوت می‌بخشیده است. درباره امرؤالقیس گفته‌اند که او عیاش و بی بند و بار بود و حتی برای زنان پدرش نیز تشبیب می‌سرود! (ابن رشیق، ۱۹۲۵م: ص ۲۰) می‌گویند او در این راه چنان گستاخی به خرج داد که پدرش کسی را به کشتن وی مأمور کرده بود (ابن قتیبه، ۱۹۶۶م: ص ۳۸). به اعتقاد برخی مسلمانان صدر اسلام، امرؤالقیس پیشروی شاعرانی بود که در آتش جهنم خواهند سوخت (گیب، ۱۳۶۲ش: ص ۲۸). کارنامه سیاه برخی شاعران مشرک صدر اسلام نیز به این موضوع دامن می‌زد، حتی برخی شاعران مشرک قریش و مکه به هجو حضرت رسول (ص) پرداخته بودند، کسانی چون عبدالله بن زبیری، هبیره بن ابی وهب، مسافع بن عبدصاف، عمر بن عبدالله جمحی و امیه بن ابی صلت (رازی، ۱۳۵۲ش: ص ۳۶۶). بدنامیها درباره شاعران پس از اسلام نیز بسیار بود. درباره عمر بن ابی ربیعہ (۹۳-۲۳ه.ق.) می‌گویند، که زندگی را به لهو و نشاط می‌گذراند و حتی بر سر راه زنانی که به حج می‌آمدند می‌ایستاد تا آنها را در شعرش وصف کند و با این کار برای آنها و شوهرانشان دردسر ایجاد می‌کرد و حتی خلیفه و عاملانش را به ستوه آورده بود (فخوری، همان: ص ۱۹۵-۱۹۶). درباره لایالیگری و بی‌آبرویی و لهو و لعب شاعرانی چون احوص، ولید بن یزید و دیگران نیز چنین حکایاتی بسیار است (همان: ص ۲۰۲-۲۰۳). اما جرجانی استفاده از چنین شواهدی را برای تکفیر شعر، با قاطعیت رد می‌کند و از این استدلال منطقی یاری می‌جوید که نقد احوال برخی شاعران را نباید به کلیت و موضوعیت شعر تعمیم داد:

«بر فرض آن که مذمت کلامی به لحاظ قائل آن روا باشد، و مذمت شاعری حمل بر شعر او گردد، شایسته است که به طور خصوصی ایراد شود نه به صورت عموم. و بایستی کلام نامطبوع را استثنا کرد، چنان که خدای عز و جل خود فرموده است: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا [۱۰]» (جرجانی، همان: ص ۶۴)

جرجانی، دفاع از شعر را در همین بخش به پایان می‌برد و مبحث دوم از فصل نخست را به «بحث درباره نحو» اختصاص می‌دهد. این بخش نیز در ادامه مبحث پیشین، دفاعیه‌ای از علم نحو و کاربرد آن در پژوهشهای بلاغی و زیباشناختی و به خصوص، در آشکار کردن زمینه‌های اعجاز قرآن است. جرجانی این بحث را با انتقاد از کسانی آغاز می‌کند که کوشیده‌اند، در اهمیت علم نحو، تردید وارد کنند و گناه آنها را از مخالفان شعر، بزرگ‌تر می‌داند (همان: ص ۶۷). او معتقد است که انسان در خصوص شناخت قرآن به نحو محتاج است، زیرا تنها این علم است که معانی محصور و پوشیده در الفاظ را از این وضع بیرون می‌آورد. جرجانی علم نحو را کلیدی برای کشف معانی و مضامین مستتر در الفاظ می‌داند و پیچیدگی این علم را نه عیبی بر آن که لازمه آن می‌داند و مثالها و شواهدی متعدد برای بیان این منظور می‌آورد که

چگونه وقوف بر ریزترین جزئیات علم نحو، ما را به کشف دقیق‌ترین معانی بلاغی موجود در کلام - به ویژه کلام الهی - یاری می‌کند (همان: ص ۶۷-۷۱)

در پایان این بحث نیز شکوائیه ای پرسوز نسبت به روزگار فاسدی سر می‌دهد که جز شر و تباهی و بی‌قدری اهل فضل، ارمغانی برای انسان نداشته است. او با توصیف دردناک جامعه بحران زده روزگار خویش، از بی اعتباری علم و فضیلت و کساد بازار دانستن می‌نالد و رنج‌نامه‌ای از غم‌های زمانه‌ای ترتیب می‌دهد که عرصه را براهل دانش لحظه به لحظه تنگ و تنگ‌تر می‌کند. و در این روزگار سیاه، دنبال دوست و پناهگاهی می‌گردد که به آن پناه برد و در این ویرانه، دوستی جز علم نمی‌یابد (همان: ص ۷۱-۷۲)

سرانجام آخرین مبحث از فصل اول کتاب - که خود رساله‌ای روشنگرانه در دفاع از شعر و علم زیبایی‌شناسی و کاربرد آن در شناخت وحی الهی است - به «زمینه بحث فصاحت و بلاغت» اختصاص دارد. جرجانی در این بخش دنبال تعریفی است که از علم بلاغت و فصاحت انتظار دارد و به همین منظور، تعاریف متفاوتی را که درباره این علم شده است، برمی‌شمارد و به ناقص بودن همه آنها اذعان می‌کند. در حقیقت جرجانی، برای بلاغت و فصاحت حوزه‌ای عملی ترسیم می‌کند که به جای تعاریف به ممارست و صبر و تدبیر نیازمند است (همان: ص ۷۸)

## نتیجه‌گیری

فصل اول از کتاب ارزشمند دلائل الإعجاز فی معانی القرآن، خود می‌تواند رساله‌ی مستقلی باشد که در دفاع از شعر و علم زیبایی‌شناسی شعر- مبتنی بر فصاحت و بلاغت و دانش‌های نحوی- و کاربرد آن در شناخت اعجاز قرآن نوشته شده است و از این حیث، ارزشی علی‌حده به خود می‌گیرد و می‌توان آن را بوطیقای جرجانی نامید. اصولی را که جرجانی در دفاع از شعر برمی‌شمارد، به طور خلاصه، می‌توان در رؤس زیر طبقه‌بندی کرد:

- ۱- جرجانی استدلال می‌کند که برفرض وجود برخی ردائل اخلاقی در پاره‌ای از اشعار، این ایراد به خود این ردائل برمی‌گردد نه به شعر، چرا که در هر کلامی امکان لغزش هست و با چنین حکمی نمی‌توان انسان را از سخن یا شعر- به عنوان یکی از گونه‌های برجسته کلام- منع کرد؛
- ۲- از نظر جرجانی، ارزش‌گذاری بر محتوای اشعار بیش از آن که ماهوی باشد، اعتباری است و به نوع کاربرد و مفهومی برمی‌گردد که راوی به اقتضای حال و مقام خویش، از شعر انتظار داشته است، نه معنای ظاهری و لفظی آن، بنابراین در نقد شعر نباید اصالت را صرفاً به محتوا داد؛
- ۳- شعر در باور جرجانی دارای فوائد تاریخی، فرهنگی است و زنجیره‌ای برای انتقال هویت فکری و اخلاقی یک قوم به نسل‌های پسین است؛
- ۴- شعر عاملی است که مطالعه و فراگیری و تتبع آن، در دراز مدت، به کسب کمالات اخلاقی و صفات عالی برای فرد می‌انجامد و این «رویکرد تعلیمی» شعر در دفاعیه جرجانی از آن است؛
- ۵- جرجانی برای شعر پایگاهی دینی نیز قائل است، او با بررسی در سیره و سنت حضرت رسول (ص) و علاقه ایشان به شعر و تشویق شعرا به استفاده از شعر به عنوان ابزاری در رد آرای مشرکان و کفار، برای شعر رویکردی دینی نیز قائل است؛
- ۶- از نظر او، یکی از مهم‌ترین وجوه ارزش شعر، وجه بلاغی و هنری آن است که با شیوه «بیان» خاص خود، حداکثر قدرت تأثیرگذاری را بر مخاطب دارد و این ترجیحی است که او برای «شکل» شعر قائل می‌شود.

## پی‌نوشتها

- ۱- دربارهٔ پاسخ‌های ارسطو به انتقادات افلاطون، به خصوص نظریهٔ تقلیدی او، رک: زرین کوب، ۱۳۵۷ش: ص ۱۶۲-۸.
- ۲- مفهوم تزکیه در دیدگاه ارسطو تا آنجاست که برای ترازوی ارزشی شفابخش قائل بوده است (ارسطو، ۱۹۹۵م: ص ۱۱۳) و آن را عاملی برای تطهیر روح انسان می‌داند (گوناریدو، ۱۹۹۸م: ص ۵۴۴).
- ۳- این عنوان در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی و در انگلستان، به اصلاح طلبانی اطلاق می‌شد که نهضت‌شان در رهاندن کلیسا از قید تشریفات و سخت‌گیری در مسائل مذهبی و اخلاقی، در نهایت به جدا شدن کلیسای انگلستان از رم منجر شد (دائرة المعارف فارسی مصاحب، به اختصار).
- ۴- این تعریف کولریج که بر هماهنگی و شکل نظام‌مند (organic) شعر تأکید داشت، بعدها از طریق سمبولیستهای فرانسوی وارد نقد ادبی سده بیستم شد و همچنین در شناخت شکل و صورت (form) و رشد جنبش صورت‌گرایی (formalism) نقش عمده‌ای داشت (آبسون، ۱۹۵۵م: ص ۵۵).
- ۵- نقد افلاطونی، نقدی محتواگراست و به اهداف ادبیات و تأثیری که بر زندگی و عقاید و روحیه انسان می‌گذارد، بیش از جنبه‌های فنی آن اهمیت می‌دهد و با نقد ارسطویی در تقابل است (میرصادقی، ۱۳۷۷ش: ص ۲۶۷).
- ۶- اصول دفاع ارسطو از ادبیات (شعر) در این سه اصل خلاصه می‌شود: (الف) ادبیات محاکات زندگی است، با این تفاوت که شاعر واقعیت‌های جهان خارج را به کمک نیروی تخیل با حوادث احتمالی می‌آمیزد، بنابراین، ادبیات گزارش خشک و بی روح حوادث جهان واقع نیست. (ب) ساختار شروع - میان - پایان اثر ادبی خلاقه باعث توجه ذهن و ارضای خواننده یا بیننده می‌شود. (ج) ادبیات بیش از آن که برانگیزنده احساسات باشد، باعث نوعی رهایی از احساسات و هیجانها می‌شود که ارسطو آن را تزکیه نامیده است (همان، ص ۲۶۶).
- ۷- اشاره به حدیث «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، لَيُؤَيِّدُ حَسَانَ بَرُوحِ الْقُدُسِ» دارد که در کتب سیره و حدیث و کتب نقد و ادب مشهور عرب نقل شده است (محمد الطنحی، ۱۹۶۴م: ج ۱، ص ۲۳۳).
- ۸- نولده معتقد است، همین اعتقاد بود که باعث می‌شد، شأن شاعر در جامعهٔ عرب جاهلی بسیار رفیع باشد، در نظام قبیله‌ای زندگی اعراب، قدرت شاعر گاه از رئیس قبیله هم فراتر می‌رفت و هر قبیله‌ای می‌کوشید، حتی پیش از داشتن پیشوا و خطیب شاعری داشته باشد (فاخوری، ۱۳۶۸ش: ص ۴۰).
- ۹- «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» (الشعراء/۲۲۴).
- ۱۰- نظر به بخشی از آیهٔ شریفهٔ ۲۲۴، از سورهٔ مبارکهٔ «الشعراء»، که در بخش نخست این جستار بدان اشاره شد.

1- Gounaridou

2- Osborne



## منابع و مأخذ

### فارسی

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد (۱۹۵۶م)، تاریخ ابن خلدون، دارالکتب، بیروت.
- ۳- ابن رشیق القيروانی، ابوعلی الحسن (۱۹۲۵م)، العمدة فی محاسن الشعرو آدابه و نقده، قاهره.
- ۴- ابن قتیبة، عبدالله بن مسلم (۱۹۶۶م)، الشعر و الشعراء، تحقیق، احمد محمدشاکر، دارالمعارف، قاهره.
- ۵- ابن المعتز، عبدالله (۱۹۷۹م)، البديع، تحقیق، کراتشوقفسکی، چاپ دوم، افست بغداد.
- ۶- اصفهانی، ابوالفرج (بی تا)، الاغانی، الحاج محمد افندی، ساسی، مطبعة التقدم بشارع محمدعلی، قاهره.
- ۷- افلاطون (۱۳۸۳ش)، جمهور، ترجمه فؤاد روحانی، چاپ نهم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۸- \_\_\_\_\_، (۱۳۴۴ش)، پنج رساله، ترجمه محمود صنایعی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- ۹- \_\_\_\_\_، (۱۳۳۶ش)، چهار رساله، ترجمه محمود صنایعی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- ۱۰- جرجانی، شیخ عبدالقاهر (۱۹۹۲م)، دلائل الاعجاز (اصل عربی متن)، قرأه و علق علیه: ابوفهر محمود محمد شاک، مطبعة المدني، قاهره.
- ۱۱- \_\_\_\_\_، (۱۳۶۸ش)، دلائل الاعجاز فی القرآن (ترجمه فارسی)، ترجمه و تحشیه سید محمد رادمنش، آستان قدس رضوی، مشهد.
- ۱۲- حمیده، عبدالرزاق (۱۹۵۶م)، شیاطین الشعراء، مكتبة الانجلو المصرية، قاهره.
- ۱۳- دیجز، دیوید (۱۳۶۶ش)، شیوه‌های نقد ادبی، ترجمه محمد تقی صدقیانی و غلامحسین یوسفی، علمی، تهران.
- ۱۴- رازی، جمال الدین شیخ ابوالفتوح (۱۳۵۲ش)، تفسیر روح الجنان و روح الجنان، معروف به تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی، تصحیح و حواشی: حاج میرزا ابوالحسن شعرانی به تصحیح علی اکبر غفاری، کتابفروشی اسلامیة، تهران.
- ۱۵- رودکی (۱۳۷۰ش)، دیوان، به کوشش: خلیل خطیب رهبر، چاپ ششم، صفی علیشاه، تهران.
- ۱۶- زبیر کوب، عبدالحسین (۱۳۵۷ش)، ارسطو و فن شعر، امیر کبیر، تهران.
- ۱۷- \_\_\_\_\_، (۱۳۶۴ش)، سر نی، علمی، تهران.
- ۱۸- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۲ش)، نقد ادبی، چاپ هفتم، امیر کبیر، تهران.
- ۱۹- سبکی، عبدالوهاب بن علی (۱۹۴۶م) طبقات الشافعية الكبرى، تحقیق: محمود محمد الطناحی، عبدالفتاح محمد الجلو، عیسی البابی الحلبي، قاهره.
- ۲۰- شهاب الدین احمد بن علی الکنانی العسقلانی (۱۹۵۵م)، الاصابة فی تمييز الصحابة، تحقیق: عادل احمد عبدالوجود، علی محمد معوض، دارالکتب العلمیة، بیروت.
- ۲۱- عباس، محمد (۱۹۹۹م)، الابعاد الابداعیة فی منهج عبدالقاهر الجرجانی، دارالفکر المعاصر: دارالفکر، بیروت، دمشق.
- ۲۲- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۷ش)، عبدالقاهر جرجانی و دیدگاه‌های نوین در نقد ادبی، ترجمه مریم مشرف، چشمه، تهران.
- ۲۳- عبدالرزاق، جمال الدین (۱۳۲۰ش)، دیوان، تصحیح و حواشی، وحید دستگردی، ارمان، تهران.
- ۲۴- غریب، رز (۱۳۷۸ش)، نقد بر مبنای زیبایی شناسی و تأثیر آن در نقد عربی، ترجمه نجمه رجایی، دانشگاه فردوسی، مشهد.
- ۲۵- فاخوری، حنا (۱۳۶۸ش)، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحد آیتی، چاپ دوم، توس، تهران.
- ۲۶- گیب، هامیلتون الکساندر راسکین (۱۳۶۲ش)، در آمدی بر ادبیات عرب، ترجمه یعقوب آژند، امیر کبیر، تهران.
- ۲۷- محقق، مهدی (۱۳۶۹ش)، شرح سی قصیده، طوس، تهران.
- ۲۸- مصاحب، غلامحسین (۱۳۴۵ش)، دائرة المعارف فارسی، فرانکلین، تهران.
- ۲۹- مبیدی، ابوالفضل رشید الدین (۱۳۷۱ش)، کشف الاسرار و عدة الابرار (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری)، به

- سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، امیرکبیر، تهران.
- ۳۰- میرصادقی، جمال و میمنت میرصادقی (ذوالقدر) (۱۳۷۷ش)، واژه نامه هنرداستان نویسی، مهناز، تهران
- ۳۱- ناصر خسرو (۱۳۵۳ش)، دیوان اشعار، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، دانشگاه تهران.
- ۳۲- نظامی گنجه ای، الیاس بن یوسف (۱۳۷۲ش)، هفت پیکر، برات زنجانی، دانشگاه تهران.
- ۳۳- همایی، جلال الدین (۱۳۶۳ش)، «تابعه»، یغما، انتشارات ایران، سال سیزدهم، تهران.

لاتین

- 34- Aristotle: **selections, Hackett Classics Series**(1995), Translated by: Terence Irwin, Gail Fine, Hackett Publishing.
- 35- Coleridge, S.T.(, 1908) , **Biographia Literaria**, London.
- 36- Cudden, J. A.(1984), **A Dictionary of Literary**, Penguin books.
- 37- Gounaridou, Kiki(1998), **Euripides and Alcestis: speculations, simulations, and stories of love in the Athenian culture**, University Press of America.
- 38- Gunn, Giles B. (Ed)(1971), **Literature and Religion**, Harper Forum.
- 39- Osborne, Harold(1955), **Aesthetics and Criticism**, London.